آیا او را می شناسید؟؟؟

بسیجی گمنام راهیچکس نمی شناخت ؛ ۱۴؛ ۱۵ساله بودکه به جبهه رفت بدورازهیاهو.نه کسی با اوبودونه کسی فهمید.

فقط اشک چشم نازنین پدرومادرپیرش بدرقه راهش بودندواسپند رقصان خواهرگریانش .بسیجی گمنام بدورازدادوبیدادوتبلیغات وژست وعکس وگزارش ویژه ومصاحبه وخبرهشت سال جنگید . خون دلهاخورد؛ بارها زخمی شد.بدنش را ابزار جراحی برای کاویدن وتفحص تکه های ریز ترکش هابارهاوبارهاشخم زند؛ سینه اش به نامردی شوم گازهای شیمیایی خراش خورد.اوشبهای جبهه بی صداومظلومانه درگوشه های رملهاوبیابانهاو تپه ها؛ دعای کمیل ؛توسل وزیارت عاشورا زمزمه کرد.نه به دیدار کسی شتافت و نه کسی را به دیدارخواست ونه به تجلیل کسی غیرازخدا ومقتدای خود دل سپرد.فقط یک خدارا می شناخت وبا اوتنفس می کرد.چشمش همیشه نگران خورشیدش بود.همراه آن آفتاب آسمانی طلیعه برافروخت ودرنیمه شب فریادملائک بااوغروب کرد.تکید؛ پژمرد؛ ریخت وفسرد؛ آب شدوباسیلاب جماراانیان غوطه هاخورد.

روح الله پدربسیجی گمنام ؛فرزندش رادوست می داشت واوهم پدر را از جان عزیزتر می خواست.بسیجی گمنام بارهاتامرزمرگ رفته بودوبارهاجانش را؛پایش را،چشمش را؛دستش راباخون خودرنگ آمیزی کره بود.بسیجی گمنام هرجامی دیدکه مرادش نگران است ؛ داوطلبانه شهیدشد وخونش را درجویباران سرزمینهای ولایت جاری کرد.اوهرجا احساس کرد باید ازجان بگذرد دریغ نورزید .بسیجی گمنام بعدها هم بنز سوار نشد؛ غذاهای رنگین نخورد؛ قطرشکمش فراترازهمان که بودنرفت .اگرمحاسنی برصورت داشت طرح تصرف میز و پُست نبود.اوقلبش راهم هیچگاه به گروههای سیاسی نفروخت .حب وبغضش؛ خالص ولله بود.بسیجی گمنام دنبال هیچ کس برای پست ومقام ندوید.سرهرسفره ای ننشست .زدوبندنکرد. مدرک ریا نگرفت .ازشانه های دیگران بالانخزید.حق وناحق بهم ندوخت وهمیشه شهیدبود چه در خاکریزها وچه درهوای نفس شهرها.بسیجی گمنام که به همراه مرادش تولدیافته بود با او رشدکرد؛ قدکشید؛ شهیدشد؛ دوباره رویید؛ شاخه زد؛ میوه داد و دربامدادان وصل ومستی سوخت .اوباخلف صالح امامش ؛پیمانه بلاسرکشیدودست بیعت دادوبازگمنام برتبعیت عاشقانه خودپای دل فشرد.اوراهیچ زمان باقدرت طلبان ؛منفعت جویان؛ هواپرستان ؛دورنگ پیشگان ؛معرکه گیران ؛مقدس نمایان ؛ریامرامان ،بی عملان وگزافه گویان همقدم ندیدند.باهیچ کس عکس یادگاری نگرفت .اوهم اکنون نیزپنج شنبه هایش راباشهداتقسیم کرده است .اگرچه درهیچ مراسم ونمازجمعه ایی درصفهای "ویژه "و" کورباد دورباد"نمی نشیند اما پیوسته در صحنه هاجاری است .اورا که هیچگاه سهمیه ای نطلبید و"رانتی "نخواست می شناسید.نامش هماره درکوچه بال ملایک ثبت است.

خیلی هابسیجی گمنام را این روزها نمی شناسند؛ آیا شما اورامی شناسید؟

سیدرضاهاشمی زاده

برای مردی که انسان مدیون ابدی اوست

برخیز ؛ کاسه ها بی شیرمانده اند.....

ازدحام آشفته مرغابیان برای چیست ؟اضطراب کدام حادثه شوم چنگ برجان لحظه هامی کشد؟بادچرااینگونه گیس پریش می داردوصورت می خراشد؟کوبه در؛ التماس چه؛ برسینه می کوبدچنین اندوهناك ؟همهمه غریب پرندگان سحرخیز؛ناله های کدامین اتفاق گدازان است ؟سپه سالاربدرواحد وخندق ونهروان شتابان کجاست چنین دلداده وتبسم شکفته ؟استغاثه جاری آبها چه می گوید؟

منبرمسجد کوفه دلاشوبه چه دارد؟ رازناگشوده زاری محراب را دلیل چیست؟ ماذنه ها واگویه کدام غوغای عظماینند؟ملائک اشکبار که اند سرسوده ودلشکسته وشوریده سر؟آن زمخت چشمان تاربین فتنه انگیزبرای کیست ؟افسون کدامین شعله ی کینه ؛سروباغ ایمان رانمی خواهدبرجاوایستاده ؟آن نابکارحرامی شمشیربدست وخیانت بردل ؛ درپس سپیدار بلند مردانگی چه می خواهد؟ غصه ی بیقرارشمع دیدگان مولا؛ حزن چه دارد درسر؟انبان نان وخرمای فرمانروای ملک مهر چرا بی تاب است ؟دیوارها؛ کوچه ها؛کومه ها؛لحظه ها؛ثانیه ها هراسان چه اند که ناآرامند و چنین این سو و آن سو؟مگرچه خواهدشد این سحرگه که زانوی غم بگرفته اند ذره ذره موجوات دیده ونادیده ؟

برخیز:

ای ذوالفقارت ؛ریشه انداز همه بتان باجان وبی جان . چرابربستردرد ورنجی ؟چراازدستمال بسته برفرق سرت خونابه می زند فواره؛ آنجا مگرسجدگاه پاک قدسیان نیست ومهبط انوار ربانی ؟

قامت ببند امیرا ؛اماما که کاسه ها؛بی شیرمانده اند...کودکان دلگیرخفته اند.یتیمان بی نوازش ؛زمین گیر.

برخیز:

ای رازبزرگ عشق ؛دروازه کران ناپیدای دانش ...بنگرهق هق سوگ رابرشانه های پروانه ها .احساس می کنی خاطره همه نخلزاران ؛ خیس داغ توست .

ای تمامت شکوه مناجات ونیایش ؛چه نامردان پست اندیشی که توراد شمنندودشنامت می کنندمگرکربودندوناشنیدندضجه تیغ بران راگاه فرودآمدن برفرق عدالت ؟مگرندیدندچگونه برخود می پیچید که باید زهرعداوت رابرپیشانی حقیقت بنشاند؟

برخیز:

کوچه های خاکی جنوب شهر بی همرازمانده اند.سینه های خسته بی مرهم شده اند.مگرنمی بینی دریاهاراگریان ؛رودهارانوحه خوان؛باران را اشک ریزان؛ خورشیدراپریشان ؛نغمه هارانالان ؛ جنگلهاراسوزان.مگر برهنه پا قاصدکهارانمی بینی که درپی ات می دوند؛چرافزت برب الکعبه می سرایی چنین شادان ؟

برخیز:

بعد تو سحر و سپیده ؛ماذنه ومنبر؛نخل وچاه ؛کوچه ها وشب؛انبان ونان ؛درد دل که بشنوندوشرح دلواپسی خویش باکه گویند؟

ای همدم گودنای چاههای بنی نجار؛سرگشتگی رمیده رمه های دلمان رانمی شناسی ؟

برخیز:

دوباره تورامی جویند همه ازپس این سالیان دراز؛مگرگرسنگی انتظارنگاهمان فرومی نشیند؟مگرنمی بینی درمیان این همه سنگ وآهن ؛نورورنگ ؛زور و زر ، عطشمند جرعه ولای جام صداقت توییم ؟که می تواندغیرتوفرزندان رابه مراعات حال ضارب فراخواندکه ضربتی زنید تنها به تقاص آن نانجیب را؛ نه فراتروفزونتر.

که می تواند بجز توای مسافرشبانه های خاک تا افلاک ؛ گلوی تشنه کاسه های تهی ازشیررا ازاین سوتا آنسوازاینجاتاآنجا ازآن روزتاامروز؛ ازامروز تابی نهایت روزگاران سیراب سازد؟

برخیز:

سرالاسرار ناگفته کتاب آفرینش ، کسی غیرتونمی تواند شوروشعور؛لطافت ورشادت ؛پاکی وجنگاوری ودریک کلام "جمع اضداد "رادرسینه بسپارد وبرای رضای خالق هستی دم برنکشد؟

برخیز:

شط خروشان پرستش ؛چراغداربی همانندسحرگاهان مویه؛ امیرکشوردلها ..برخیز...طعم گوارای "شراباطهورای " وصل حق فرخنده ات باد.اندکی ازسرشارآن برکویرجانمان بیافشان .

برخیز:

هرچندشکیب ماندنت نیست وپای دررهوارپروازداری که برات رستگاری ات درلحظه ضربت دادند ؛امابرخیزکه داد وعدل وتوحید تورامی خوانند .می دانم طاقت بودنت نیست که پایانی فراق زهرایت هم لحظه تکبیردادند...اما یا بوتراب چشمان تهی و کاسه های بی شیرمان راچه کنیم .کجابریم ؟

سیدرضاهاشمی زاد

علی می دانست ...

◀ عثمان بین مغیره می گوید وقتی که ماه رمضان وارد شد، امیرالمؤمنین(ع) شبی نزد امام حسن و شبی نزد امام حسین (ع) و شبی نزد جعفر شام می خورد و از سه لقمه تجاوز نمی کرد ، و می گفت: دوست دارم امر خداوندی(مرگ) به سوی من بیاید و من گرسنه باشم و جز این نیست که یک یا دو شب مانده است و شبی نگذشت تا کشته

آنچه در روایات آمده ، این است که امیر المؤمنین (ع) می دانسته که ابن ملجم مرادی او را به قتل خواهد رساند درباره اینکه منبع این علم غیب چه بوده و خود چگونه علمی است و عکس العمل آن حضرت در نتیجه آن علم و نیت فاسد ابن ملجم چه بوده است ، مسائل متعددی وجود دارد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم .

منابع این روایت ، که امیرالمؤمنین(ع) می دانسته که کشته خواهد شد و قاتل او ابن ملجم مرادی است، فراوان می باشد . از آن جمله:

۱.مرحوم محدث قمی ، رحمه الله علیه، می گوید: « امیرالمؤمنین روزی ازبالای منبر به جانب فرزندش امام حسن(ع) نظری افکند و فرمود: ای ابامحمد، از این ماه رمضان چند روز گذشته است ؟

عرض کرد: سیزده روز.

پس به جانب امام حسین(ع) نظری افکند و فرمود: ای ابا عبدالله، از این ماه رمضان چند روز باقی مانده است ؟

عرض کرد: هفده روز.

پس حضرت دست بر محاسن شریف خود زد،(در آن روز لحیه آن جناب سفید بود) و فرمود: - سوگند به خدا، که شقی ترین امت ، این موی سفید را با خون سر من خضاب خواهد کرد .

پس این شعر را فرمود :من زندگی او(مرادی) را می خواهم، او کشتن مرا. عذرت را ازاین یار مرادی ات بیاور.»

۲.مؤلف دلایل النبوة می گوید: « عمار بن یاسر گفته است: من و علی بن ابیطالب در جنگ عشیر همراه بودیم .

در منزلی فرود آمدیم و در میان نخل هایی کوچک جای گرفتیم . پس زیر آن نخلها، در روی خاکی بی سبزی خوابیدیم و ما را از خواب بیدار نکرد، مگر رسول خدا(صلی الله). آن حضرت به طرف علی آمد و پاهای او را کمی فشار داد، در حالیکه آلوده به خاک شده بودند . سپس فرمود: برخیز. آیا تو را از شقی ترین مردم خبر ندهم؟ شقی ترین مردم احیمر پی کننده ناقه صالح و آن کسی که به این عضو تو می زند . (و اشاره فرمود به پیشانی آن حضرت)و ریشت را با خون سرت تر می کند . »

عثمان بین مغیره می گوید وقتی که ماه رمضان وارد شد، امیرالمؤمنین(ع) شبی نزد امام حسن و شبی نزد امام حسین (ع) و شبی نزد جعفر شام می خورد و از سه لقمه تجاوز نمی کرد ، و می گفت: دوست دارم امر خداوندی(مرگ) به سوی من بیاید و من گرسنه باشم و جز این نیست که یک یا دو شب مانده است و شبی نگذشت تا کشته شد . »

۳.حسن بن کثیر از پدرش نقل می کند: « علی در بامداد بیرون آمد . مرغابی ها به روی او فریاد می زدند. آن ها را کنار زدند . آن حضرت فرمود: آن ها را به حال خود رها کنید، زیرا آنها نوحه گران اند و در همان شب ابن ملجم او را زد. »

٤.حسن بن علی(ع) می گوید: « روزی که علی (ع) شهید شد، شب پیش از آن بیرون آمدم . پدرم در مسجد خانه اش نماز می خواند. به من فرمود : فرزندم ، من امشب خاندانم را (برای عبادت) بیدار می کردم، زیرا شب جمعه و بامداد بدر است ، چشمم اختیار از دست ربود ، خوابیدم و رسول الله را دیدم، به او عرض کردم: ای پیامبر خدا، چه انحراف و خصومت ها از امت تو دیدم . فرمود: نفرین کن بر آنان .

پس گفتم : خداوندا، بهتر از آنان به من عنایت فرما و زمامدار بدی به جای من به آنان نصیب فرما. ابن النباه آمد و اذان نماز را گفت . پدرم بیرون رفت و من هم پشت سر او بیرون رفتم .

پس ابن ملجم او را به قتل رسانید ، آن حضرت هر وقت ابن ملجم را می دید ، می فرمود :« من زندگی

بمناسبت شهادت مولود کعبه

رادمردی که همه عالم او را سجده اش کرده اند

اسدپور - بندرلنگه

نمی دانم از علی (ع) چه بنگارم چون قلم توان حرکت کردن با حقیر را ندارد. علی (ع) محبوب خدا و پیامبر بود. او عدالت گستر و قاضی قضاوت حق بود.

علی (ع) مظهر پاکی نور و عدالت بود . او روزنه امید در دل کویر سیاه و خشک کوفیان بود. اسم و وجود علی (ع) آن چنان معنای بزرگی دارد که حتی در آخرین انتهای ذهنم نمی گنجد و امروز می خواهم از تو بنویسم ، از تو و غریبی بنویسم ، می خواهم از تو و از اتاق کاهگلی نمور و کوچک ات بنویسم ،از همان اتاق مفروش از عشق تو که هرشب ستاره های آسمان به سجده ات می نشستند و از تو که غم دارترین جوانمرد عالم بودی بنویسم ، می خواهم از تنهایی ات که اگر نبودی محمد امین تنها بود بنویسم ، می خواهم از تو و یتیمان کوفه که همه شادیشان نان و خرمایی بود که نیمه شب هر شب از کوله بار رنج پدر همه یتیمان برایشان به ارمغان می رسید،بنویسم.

یا علی ، تو که بودی که از دریچه جبروتت به درگاه دادار دادآفرین نگریسته می شد ، مولا تو که بودی که ما را و عالمی را شناختن آموختی اما همه عالم تو را نشناخت .

آری! مولا تو چه کسی بودی که نخل های سر به فلک کشیده کوفه در حضورت اندک بودند و امروز چقدر بی تو تنهائیم یا حیدر!؟

یا مولای من نوشتن از تو سخت است از چه کلمه ات را به تصویر بکشم از ربع قرن دلشوره هایت که جز سکوت هیچ کس هیچ از تو

نشنید و چه شبها که در حسرت عطر وجودت هق هق می کنیم و چه روزها که با یاد ترنم تبسم ات امید را می فهمیم. یا مولا بگذار بنویسم که امشب میهمان زینب است تا شاید دل او نتواند زمزمه های وداع را از دید پدر بخواند، بگذار شب اول با دل زینب (س) افطار کند که بی تاب لحظه های عمر پدر است و کسی نیست به درد دل اوبرسد و بی جهت نگفته اند امان از دل زینب (س) . بگذار مولا بنویسم، وظیفه او این بود که امانتدار دین خدا و اسلام باشد . مولای من ! بگذار بنویسم از دست هایت که پربار بود از آن پیشه های رنج و از پاهایت که غصه دار از پا افتاده بود ، بنویسم از تبسم مهربانت که کوهها را به وجد می آورد و از های های گریه هایت که حتی چاه خانه ات آرزو می کرد زمین دهان باز کند و او را چاه ببلعد تا هق هق مولا یش را نشنود .یا علی (ع) بگذار بنویسم از رنجت که از ارتفاع گلدسته مسجد کوفه تا بهشت خدا برافراشته بود و آرامش ات همچون برکه ای بی تقلا بود و از خشم ات که تندر آسمانی بود . بگذار از نمازت بنویسم که موذنش جبرئیل امین بود و فرشته ها که در قنوتشان شرافت تو را و شجاعت تو را نجوا می کردند . بگذار از آن لحظه بنویسم که با شمشیر کین تو دست در دست خدا در بلندای آسمان بهشت را به وجود متبرک مزین ساختی و آن لحظه که شمشیر نامردی نفاق فرود آمد که فقط فرق تو به خون نشست که گویی کهکشان دوپاره شد و زانوان آسمان لرزید و رگ زمین نیز خشکید و او آغاز می کند و قامت اش را نه بر محراب بلکه بر هفت آسمان می بندد و صدایی زیبا در آوای بال ملائک گم می شود و ندای «لا فزت و رب الکعبه» علی است که عالم را می لرزاند .... و این بار خون بر بوسه سجده گاه محراب می ساید تا برای همیشه متبرک بماند و آن سوتر سلام بر رسول خدا (ص) و فاطمه (س) و سلام بر پروردگار و این ندای علی (ع) است که بشریت در حسرت یک نگاه آن دریای کرامت مانده است .مولا جان تو که رفتی خورشید به اشک نشست که دیگر نمی تواند روزه خود را با تیرک سیمای تو افطار کند، تو که رفتی قبیله تا ابد خونین شد ، تو که رفتی باغچه هایمان شهید شد و آینه هایمان به کدری نشست و تو که رفتی درس کودکانمان از بابا نان داد به مولا جان داد تغییر یافت .

جناب آقای مهندس محمد زرنگاری

رئیس شورای اسلامی شهر هرمز

انتخاب بجا و شایسته شما را به عنوان نماینده شورای استان هرمزگان در شورای عالی استانهای کشور به شما تبریک عرض نموده و امیدواریم همواره نماینده موفقی برای استان باشید

گروه نمایشی آوای دریا هرمز

جناب آقای حاج علی جاشونیا

انتصاب شایسته جنابعالی به سمت معاون پرورشی اداره آموزش و پرورش هرمز را تبریک عرض می نماییم

حاج محمد کریمی - عباس بناوند

جناب آقای حاج عباس کرم زاده

انتخاب شایسته و بایسته حضرتعالی را به سمت معاون آموزشی اداره آموزش و پرورش هرمز را به شما تبریک عرض می نماییم

حاج محمد کریمی - عباس بناوند

جناب آقای مهندس محمد زرنگاری

رئیس شورای اسلا می شهر هرمز

انتخاب بجا و شایسته شما را به عنوان نماینده شورای استان هرمزگان در شورای عالی استانهای کشور به شما تبریک عرض نموده و امیدواریم همواره نماینده موفقی برای استان باشید

احد رنجبری

خبرنگار رزنامه دریا در هرمز

جناب آقای مهندس محمد زرنگاری

رئیس شورای اسلا می شهر هرمز

انتخاب بجا و شایسته شما را به عنوان نماینده شورای استان هرمزگان در شورای عالی استانهای کشور به شما تبریک عرض نموده و امیدواریم همواره نماینده موفقی برای استان باشید

دسته فرهنگی ورزشی استقلال هرمز

نمایندگی آجرنمای ایمان تهران

(در استان هرمزگان)

بندرعباس - بلوار جمهوری (کمربندی)

روبروی دوراهی ایسینی جنب بانک ملی

فروغی: ۲۲۴۳۱۹۹-۰۹۱۳۳۱۴۴۰۱۲

جناب آقای مهندس محمد زرنگاری

رئیس شورای اسلامی شهر هرمز

انتخاب بجا و شایسته شما را به عنوان نماینده شورای استان هرمزگان در شورای عالی استانهای کشور به شما تبریک عرض نموده و امیدواریم همواره نماینده موفقی برای استان باشید

کارکنان تربیت بدنی هرمز

برای اولین بار در استان

آموزش تعمیر تلفن همراه

در آموزشگاه آزاد الکترونیک شهید حسین یزدی همراه با صدور گواهینامه رسمی از سازمان فنی و حرفه ای

آدرس: چهارراه مرادی ساختمان مشیر طبقه (۲)

تلفن: ۲۲۳۲۸۷۲

شهادت اولین اختر تابناك آسمان امامت ولایت حضرت علی (ع) بر همگان تسلیت باد

موسسه فرهنگی هنری پی چه سرای هنر

مشاوره و مجری برنامه‌های فرهنگی هنری

نمایشگاه‌ها، جشنواره‌ها، جنگ شادی و ...

آموزش موسیقی

تلفکس ۳۴۴۵۷۴ همراه ۰۹۱۷۳۵۱۱۷۷۰ ۰۹۱۷۳۶۴۹۵۵۵

آگهی حصر وراثت

آقای محمد داوودی پور فارغانی فرزند عباس دارای شناسنامه شماره ۲۵۲ صادره از قشم متولد۱۳۲۸ به شرح دادخواست به کلاسه ۵۱۹/۱/۸۶ ح از این دادگاه درخواست گواهی حصوراثت نموده و چنین توضیح داده که شادروان علی داوودی پور فارغانی فرزند محمد به ش ش ۷۰۰۶ ص از قشم در تاریخ ۱۳۸۳/۱۲/۲۷ در شهرستان قشم درگذشت و ورثه حین الفوت آن مرحوم منحصر است به : ۱- متقاضی با مشخصات بالا (پدر متوفی)۲-میثم داوودی پورفارغانی ف علی به ش ش ۰۰۶۳۵۷۰۰-۵۵٤ ص از قشم (پسر متوفی)۳- محمد داوودی پورفارغانی ف علی به ش ش ۹-۰۱۱۲۷۵-۳٤۵ ص از قشم (پسر متوفی)٤- فاطمه داوودی پورفارغانی ف علی به ش ش ۹-۰۰۶۳۵۸-۵۵٤ ص از قشم (دخترمتوفی)۵-میترا داوودی پور فارغانی ف علی به ش ش ۲-۰۰۸۹۰۲-۵۵٤ ص از قشم (دخترمتوفی)٦- شهناز بیور ف غلامحسین به ش ش ۱۷ ص از بندرعباس (همسر متوفی)۷- فاطمه پوروالی ف بهمن به ش ش ٦۳۹۸ص از قشم (مادر متوفی)

اینک با انجام مقدماتی درخواست مزبور را یک نوبت آگهی نماید تا هر کس اعتراض دارد و یا وصیت نامه از متوفی نزد او باشد از تاریخ نشر اگهی ظرف یک ماه به دادگاه تقدیم دارد والا گواهی صادر خواهد شد.

محمد مشایخی

رئیس دادگستری و رئیس شعبه اول دادگاه عمومی قشم

مطالب جذاب و خواندنی

جدیدترین اخبار استان ایران جهان

دریا پل ارتباطی شما با دنیای اطلاعات

پایگاه اطلاع رسانی دریانیوز

برای اطلاعات بیشتر اینجا کلیک کنید!

www.daryanews.ir